

حافظ خیای

خدا مادر زیبایت را پیامرزد



## فهرست

۷.....	کت و شلوار داوود
۱۷.....	پدر امیر
۲۷.....	خواهر آیدین
۳۵.....	پیراهن داوود
۴۳.....	دختر حسین آقا
۵۳.....	اتاق من
۶۱.....	عصای پدر بزرگ
۷۵.....	خدا مادر زیبایی را پیامزد

## کت و شلوار داوود

از این جا می توانم؟ نرفتم امتحان کنم. اگر می رفتم صحرا، می رفتم کوه، اگر چند تا در می کردم، قلقلش دستم می آمد. اگر زودتر آمده بود، اگر شهر خودم بود، می شد. امتحانش می کردم. ولی دیر آمد سر قرار. روی پل ایستاده بودم. با خودم گفتم نمی آید. الکی گفتم. ولی آمد. از دور که دیدم، شناختم. گفته بود ریش دارم، عینک دارم، اور سورمه ای هم تنمه. پول را دادم، گرفتم. نه، همان جا نه. روی پل که نمی شد. مرا برد یک جایی، کوچه ای تنگ و خلوت. حقوق سه ماهم را دادم. گرفتم. اگر شلیک کنم می خورد بهش؟ این همه آدم، تکه پاره ام می کنند. ولی اگر بزنمش، بخورد به قلبش، چه خونی می زند بیرون. کت و شلوار سفیدش قرمز می شود. ساقدوش، سولدوش هم می افتند. از ترس می افتند. حتماً دوست های صمیمی اش هستند. به هر دو تا هم می آید دکتر باشند. ولی به داماد بیش تر می آید. موهای جلو سرش ریخته، عینک به چشم زده، قدش هم کوتاه است. از هر کسی که این جاست بپرسی، مرا خوش تیپ تر و خوش قیافه تر از دکتر باید بدانند. ولی باران رفت سمت او. با من بود. با من توی